س: منی را هم اهالی عربستان آن موقع همان سال می­گفتند اين تقدير الهی را آن­ها هم می­گفتند

ج: همان ديگر آن­ها می­گفتند آنها در آوردند تقدير الهی را

س: اين­ها الآن مقام شهداء

ج:

بسم‌‌الله الرحمن الرحيم

و الحمدلله ربّ العالمين و صلّی الله علی رسول‌‌الله و آله الطيبين الطاهرين المعصومين و اللعنة الدائمة علی اعدائهم اجمعين اللهم وفقنا و جميع المشتغلين و ارحمنا برحمتک يا ارحم‌‌الراحمين.

بالاخره اين بحثی که درباره نقد متن بود ما را به وادی­های مختلفی کشاند يک واديش هم که الآن پريشب وارد بحثش شديم بحث سنن اين بحثث سنن خب يک بحث ريشه­داری است عرض کرديم که ظاهراً با توجه به جميع جهات آن بحث اساسی که در زمان دومی مطرح شد بحث سنن است در واقع نه کتابة الحديث، حالا کتابه الحديث هم بوده يا اکثار من الحديث هم بوده اما بحث اساسی بحث سنن بوده و عرض کرديم صحبت­های زيادی شده می­گفتند مثلاً با حافظه باشد نوشته نشود، يا مسأله وصايت که ما مطرح کرديم يا مسأله جهل خليفه به امور يا مسأله­ اين­که دست خليفه باز باشد الی آخره حالا احتمالاتش زياد است عرض کرديم آنچه که ما الآن فعلاً خبر داريم اين است يعنی مسأله اين است که روی سنن درست کار نشده، و معلوم هم هست،

س:

23: 1

يعنی مطلق حديث منعی از کتابت نداشته اگر

ج: نه آن منع حديث و کتابتش را مسند می­کردند به آن حديث ابوسعيدخدری من کتب عنی غير القرآن آن ربطی به اين نداشت ربطی به، حالا ممکن است ايشان وقتی گفته ننويسيد سنن را سنن شامل حديث هم شده و الا سنن غير از حديث است حديث خب عام است، عام است مثلاً با رسول­الله می­رفت و اين جور می­فرمودند حديث اين طوری است ديگر از سنن است و غير از اين­ است که سنن مربوط باشد و عرض کرديم خلال بحث­های گذشته که سنن، بحث سنن

س: تعريف سنن با حديث را

ج: بلی عموم و خصوص من وجه است بلا اشکال قطعاً همين طور است نه من تو بحث نگفتم چون واضح بود اين­که مثلاً پيغمبر مثلاً رفتيم خانه پيغمبر غذا آوردند اين غذا کفايت کرد برای صد نفر خب اين­که جزء سنن نيست که اين حديث است و ما زياد داريم از اين احاديث، جزو سنن حساب نمی­شود سنن يک حساب خاص خودش را دارد علی ای حال اجمالاً چون عرض کرديم اين و مشکل ديگر هم اين شد که متأسفانه اين به اصطلاح مخصوصاً دومی که ابتدای فتوحات اسلامی بود و کشورهای زيادی اضافه شد و مناطق زيادی اضافه شد و فقه خيلی بارور شد يعنی خيلی، يعنی خيلی صحبت اين بود که با موضوعات جديد جواب بدهيم از آن ور هم می­گفتند قرآن محدوديت دارد يک مقداری معينی است سنن هم می­آمدند می­گفتند تو از پيغمبر چه شنيدی؟ محدوديت نداريم چه کار بکنيم اين در حقيقت اين مسأله زياد باز شد که سنن را خليفه قرار بدهد و بازهم اين يکی از منابع شد که عرض کرديم در همان قرن دوم هم از ابوحنيفه صحبت شده که اگر صحابه از خودشان گفتند هم رجال و نحن رجال، اگر از رسول­الله غرض اين به اصطلاح خودشان خلفای راشدين که پنج­تا هستند به اضافه امام مجتبی سلام الله عليه اين خلفای راشدين چون اين­ها دارای خصايص خاصی بودند اين­ها هم آن سنن­شان آن مطالبی را که قرار دادند اين­ها هم مثلاً گرفته شد البته ما در اين جهت ما هم اين تأثيرگذار بود در فهم حديث در بين ما مثلاً فرض کنيد ما روايات داريم اين خود اين را شايد من باز يک توضيحاتی بعد عرض کنم که ان­ الله انزل الزکات و سنها رسول­الله فی تسعة اشياء پيغمبر در نه چيز قرار داد سنة رسول­الله و عفی عمّا سوی ذلک، غيرش است ديگر از آن ور هم روايات داريم که اميرالمؤمنين به اصطلاح اسب در خيل زکات می­گرفتند به اين معنی که اگر اسب عربی اصيل باشد ظاهراً دو دينار عادی باشد يک دينار زکات می­گيرند خب فقهای ما بحث کردند اين­که اميرالمؤمنين زکات می­گرفتند با اين­که رسول­ الله عما سوی ذلک اين­ها با همديگر تناقض دارد لذا حملش کردند بر استحباب يعنی پيغمبر واجب نکرد و ليکن در خصوص خيل مستحب است،

س: سريه در عنوان زکات است نمی­شود به عنوان ماليات چيزی گرفت

ج: قطعاً ماليات است عنوانش زکات است اما قطعاً ماليات است خب اين­*­*ها ببينيد اين را فقهای ما به عنوان يک حکم دائمی گرفتند ليکن چون عفی عما سوی ذلک بود حمل بر استحباب کردند الآن تو عروه هم هست الآن در خود عروه چهار مورد زکات مستحب است حالا می­خواهيد بياريد که من يک توضيحی

س: حمل بر حکم حکومتی هم نکردند

ج: اصلاً تو ذهن­شان حمل بر احکام اولاً من در مجمع الزوائد ديدم که عمر زکات خيل را قرار داد و اصلاً اين مربوط به اميرالمؤمنين نيست و اصلاً اين زکات هم نيست چون نصاب ندارد عفو ندارد حساب و کتاب، برای هر اسبی اين قدر خب معلومه ماليات است، و لذا ما عرض کرديم اگر زمان اميرالمؤمنين واجب بود مستحب ندارد حکم حکومتی است امام فرمودند واجب است بايد پرداخت بشود اگر زمان امام ديگری بود قرار دادند بلی و الا فلا، اين خود يک مطلبی است که اصلاً احکام،

س: زمان حکومت مستحب معنی ندارد

ج: مستحب معنی ندارد بل اين را عمر عرض کرديم عمر من جمله زکات عشر را هم قرار داد برای تجارت خارجی که يک شب شرحش را دادم برای تجارت خارجی زکات عشر قرار داد که اين عشر در حقيقت همان ماليات قبل از اسلام است، اصلاً قبل از اسلام مالياتی که جاهليت می­گرفتند عشر بود،

س: چطور به عقلش رسيده

ج: بلی عشر می­گرفتند نسبت به غنائم اگر عشيره می­رفتند می­جنگيدند عنائم به دست می­آوردند در غنائم بيست و پنج درصد بود اما زکات متعارف ده درصد بود زکات متعارف­شان مالی که جمع می­کردند همان به يک مناسبت همين شهر زکاتکم توضيحاتی عرض کرديم ده درصد بود در غنائم بيست و پنج درصد بود که در اسلام تصحيح شد عدد غنائم شد بيست درصد به جای بيست و پنج درصد از ربع رسيد به خمس که اين ربع را هم عرب­ها بهش در لغت عربی مرباع می­گفتند مرباع يعنی همان بيست و پنج درصد، عرض کردم يک شعري است بد هم نيست از نظر تاريخی چند مرتبه ظاهراً خوانده باشم حالا ديگر ضبط هم می­شود اين شعر انواع مالياتی را که به حاکم و رئيس عشيره می­دادند جمع کرده البته اين از غنائم است: لک يعنی خطاب به حاکم،

لک المرباع منها يعنی از غنائم يک اول مرباع، پنج­تا بوده پنج­تا از اين غنائم پنج قسمتش مال حاکم بوده يک مرباع يعنی بيست و پنج درصد و صفايا، صفايا چيزی بوده که خيلی برگزيده بود ناب بوده قابل تقسيم بين رزمنده­ها نبوده

س: ارزشمند بوده

ج: خيلی ارزشمند يک تکه جواهراتی بوده الماسی بوده قابل تقسيم اين هم که ما هم جزء انفال حساب شده، صواف الملوک پيش ما جزء انفال است اينها هم عين همان است، داده می­شود به خصوص حاکم، لک المرباع منها و الصفايا، سه و حکمک اگر حاکم گفت اين اسب مال من اين شتر مال من حکمک يعنی هرچه حاکم حکم کرد آن­هم مال حاکم است و النشيطة اين نشيطه يک لغت شاذی است که الآن شما هرچه هم فکر کنيد به ذهن­تان نمی­آيد نشيط يعنی لغت گم شده، نشيطه يعنی گم شده ضاله به اصطلاح

س: نشيطه­ای نشدان و نشيد

ج: نه با طاء

س: با طاء است

ج: نشيد نه، نشيطه يعنی به اصطلاح گم شده اين چه بوده گاهی که مثلاً فرض کنيد غنائم را می­آوردند به روستاي خودشان به ده­ خودشان ممکن بود در راه پنج تا شتر دوتا شتر گم بشود بعد پيدايش کنند در کوه­ها آن وقت حالا غنائم را تقسيم کردند اين دوتا شتر را نمی­شود باز تقسيم کنند به پنج هزار نفر مثلاً چهار هزار نفر، اين هم می­گذارند به مثل قصه تقسيم گربه اين را می­گذارند به حاکم اين نشيطه هم مال حاکم بود و الفضول فضول زيادی بود، ممکن بود بعد از تقسيم بندی يک پتو زياد بيايد ديگر آن را نمی­شود رو سه هزار، رو رزمنده­ها قابل تقسيم نبود اين را می­دادند به حاکم اگر يک چيزی هم زياد می­آمد پس اين مجموعاً از غنائم پنج­ چيزش مال حاکم بود: لک المرباع منها، اين لطيف است به لحاظ، همه را جمع کرده در يک بيت واحد خيلی قشنگ جمع کرده:

لک المرباع منها و الصفايا، و حکمک و النشيطة و الفضول

اين­ها حکم حاکم بوده پس بنابراين و پيغمبر از ربع را بردند به مسأله­ای بيست درصد بيست و پنج درصد اساساً هم دو و نيم درصد است به جای ده درصد که توضيحاتش را عرض کرديم در دو مورد از به اصطلاح کشاورزی در مورد از به اصطلاح زرع اين­ها شده پنج درصد و ده درصد و الا عادتاً روی دو نيم درصد اين هم توضيح مطلب پس،

س:

29: 9

بخوانم که آوردم

ج: بخوان

س: فقط عروه در فصل اجناس التی تتعلق بها الزکات مجملاً آورده بعد در فصلی مفصل آورده اصناف ما يستحب فيه الزکات حالا عنوانی که فرموده بودی،

ج: همين است ما يستحب

س: بلی

ج: ما هم عرض کرديم هيچ کدامش ثابت نيست از چهار عنوانی که ايشان آوردند هيچ کدامش ثابت نيست، اما مسأله خيل که اساساً خيل را قائل هستند مسأله خيل را توضيح داديم اين حکم مالياتی بوده و اين به اصطلاح زما اميرالمؤمنين و يک تصحيحی کرده زکاتی را که دومی قرار داده اگر ما در آن زمان بوديم حضرت حکم الزامی می­فرمودند واجب بود حکم مستحبی می­کردند صدقه و بعد هم صدقه به طور کلی مستحب است نه اين­که در چهار چيز مستحب است صدقه به عنوان زکات يعنی صدقه در همين کتاب را هم آدم صدقه بدهد مستحب است کفش را هم صدقه بدهد مثلی که امام مجتبی صدقه داد، صدقه در همه چيز مستحب است، اگر مرادش اين است که اين­ها به عنوانها به عنوان خودش زکات دارد آن­هم ثابت نيست يکش خيل است اولش خيل است غالباً نيست؟

س: حکم حکومتی اگر زمان اميرالمؤمنين واجب باشد مگر برای بعدش هم واجب می­شود

س: نه،

س: نه ديگر، حکم حکومتی همين

ج: يا امام مجتبی بايد امضاء کنند يا تأسيس جديد کنند بايد امضاء بشود و اين اشکالی که الآن در اين­جا می­کنيم می­خواستم به يک مناسبتی چون بعد بگويم حالا همين­جا هم تازه­­اش بکنيم اين روايت مقبوله عمر ابن حنظله محل استشهاد واقع شد در صفويه به عنوان ولايت فقيه اصل ولايت فقيه در آن زمان مطرح و به همين مقبوله عمر ابن حنظله به اصطلاح، آن وقت اين مقبوله را مرحوم آن ميرزا رفيعا است که حاشيه خيلی که تازه هم چاپ شد با اين؟

س: بر کافی

ج: بر کافی

س: ميرزا رفيعا قزوينی

ج: قزوينی ايشان يک ده دوازده­تا اشکال می­کند بر دلالتش و اين را مرحوم آقای مجلسی هم آورده می­گويد قال بعض المحققين که من هم يک مدتی شبهه داشتم که حتی به ملاصدرا هم مراجعه کردم شرح ايشان آن­جا نبود، تقريباً می­شود گفت قوی­ترين اشکال­ها بر دلالت اين مقبوله بر ولايت همين است که ايشان گفته، يکش اين است که اين مطلبی را که امام صادق فان جعلته حاکماً اين حکم ولايي است اين حکم ولايي مال زمان خود امام صادق است دليل ندارد که نفوذ بکند اصلاً ايشان يکی از اشکالاتش يعنی بايد امام بعدی موسی ابن جعفر آن را امضاء کنند بعد امام بعدی آن را امضاء کنند بعد امام بعدی آن را امضاء کنند،

س: انی جعلته

ج: فانی جعلته حاکماً اشکالات ديگر هم دارد نمی­خواهم وارد اشکالات خيلی قوی است در اين ولايت فقيه منتظری هم ايشان آورده، اسم نبرده از همان مجلسی نقل می­کند عبارت مجلسی، ما هم مدت­ها دنبالش بودم که اين مال که است اصلاً خيلی ديدم اشکالات يعنی جانداری است مايه دار است تا اين­ چاپی، سابقاً چاپ نشده بود ظاهراً من در اين چاپ ديدم نمی­دانم،

س: دارالحديث با کافی چاپ کرده

ج: با کافی چاپ کرده آن­جا من ديدم، تصادفاً داشتم نگاه می­کردم هی همان حرف­ها را اين­جا دارد، و مرحوم مجلسی موجزاً يعنی آن مطالب ايشان را نقل کرده از اين اشکال مرحوم مجلسی سعی می­کند جواب بدهد اما جوابش خيلی واضح نيست يعنی من که نفهميدم جواب ايشان بود چندتا اشکال دارد يکش هم همين که انی جعلته حاکماً اين حکم ولايي است،

س:

0: 13

است ديگر حضرت می­فرمايد من الآن اين را

ج: چون زمان امام باقر نبود روايت نداريم ما، و چون من توضيح دادم اين روايتی که اين­ها بهش تمسک کردند مثل العلماء ورثة الانبياء اين­ها به درد ولايت نمی­خورد چون منصب اجتماعی جعل می­خواهد آنچه که به درد جعل می­خورد فقط سه­تا روايت است توی اين بيست، بيست و بيست و دو روايتی که مرحوم نراقی و بعد هم آقايون ديگر آوردند و آن يکی همين عمر ابن حنظله يکی هم روايت ابی خديجه يکی هم توقيع مبارک فارجعوا فيها الی روات، فانهم حجتی عليکم و انا، غير از اين­ سه­تا بقيه­اش به درد ولايت نمی­خورد به درد مقام جعل نمی­خورد نصب نمی­خورد، حالا غرضم اين است که ايشان هم در آن­جا البته ما جوابش اجمالاً عرض کرديم از اين­که ائمه بعدی هم فرض کنيد چون امام صادق که اين کار را کردند اصلاً اين جعل ولايت همراه شده با مسأله عملاً خمس گرفتن چون ما شواهد روشن ما عملاً امام صادق شروع کردند به خمس از ارباح مکاسب اولين امام ما ما خيلی روشن شواهد روشن از امام باقر يا امام سجاد نداريم و ظاهراً با به اصطلاح تصدی اين مسأله ولايت مسأله خمس است، خب موسی ابن جعفر هم می­گرفتند حضرت رضا هم می­گرفتند حضرت جواد هم می­گرفتند لذا عرض کرديم ظاهرش اين است که اين مسأله ولايت توسط ائمه بعد هم امضاء شده و از همه­اش مهم­تر در توقيع مبارک و اما الحوادث الواقعه، رسماً امضاء شده،

س: امام هادی هم که بخشيد

ج: امام هادی نداريم نه امام هادی نداريم نه،

س: می­گويد

32: 14

مأتين

ج:حضرت جواد است آن

س: حضرت جواده

ج: بلی آن جواد است نبخشيده نه،

س: تحليل خمس از روايت تحليل خمس

ج: نه تحليل خمس در همين توقيع است در همين ذيل توقيع است، و اما الخمس فقد ابيح لشيعتنا احل لشيعتنا اين در ذيل توقيع است امام هادی ندارد نه، امام هادی بر عکس می­گرفتند توسط مخصوصاً اين يک نائب خيلی مقتدر که واقعاً ابوعلی راشد به اصطلاح حسن ابن راشد بغدادی ابوعلی بغدادی جزء اجلاست خيلی فوق العاده است اصولاً چون امام هادی در سامراء شديداً تحت نظر بودند شيعه هرچه وجوهات بود پيش همين ابوعلی می­آوردند ابوعلی بغدادی، ديدم يک وقتی هم آقای مطهری نوشته يا آقای صدر حاج محمدباقر هم نوشته که اين مرجعيتی که الآن علمای شيعه دارد ما نمی­دانيم تاريخش از کی است؟ خب معلوم است تاريخ ظاهريش از زمان صفويه است اما شواهدش اولين کسی که ما داريم که اين طور مقام دارد همين ابوعلی است چون دسترسی به امامی حضرت هادی نبود لذا شيعه اسم سامراء را در همان وقت چيز به اصطلاح می­گفتند، بلی آقا؟

س: ناحيه

ج: ناحيه مقدسه، اصلاً ناحيه مقدسه از زمان امام هادی است اين زيارت ناحيه مقدسه هم مال امام هادی است نه مال حضرت مهدی اين اشتباهه،

س:

48: 15

همان دويست و پنجا و چهار است ديگر

ج: دويست و پنجا و دو تو بحار دوتا ناحيه مقدسه است يکش تاريخ دارد يکش ندارد، آنی که تاريخ دارد دويست و پنجا و دو است که قطعاً زمان امام هادی است، خرج من الناحية المقدسه، آن­جا هم تعبير به ناحيه مقدسه شده، آن وقت کسی که

س: آن جا را می­گفتند ناحيه يا خود امام را می­گفتند

ج: نه سامراء چون نمی­رفتند شيعه می­آمدند تا بغداد اگر می­رفتند سامراء فقط اين­که امام را در روز چون ظاهراً هفته يکبار يا ده روز يکبار امام بايد می­رفتند تا دارالخلافه يک امضای بدهند به قول ما اعلام حضور کنند برگردند همين تو خيابان می­توانستند امام را ببينند و الا امکان ارتباط آن طوری نبود با امام هادی صلوات الله و سلامه عليه، علی ای حال غرضم اين است که کسی که اين کارها را به نيابت از امام انجام می­داده همين ابوعلی راشد است چون آقايون نمی­دانند خيلی فعال است فوق العاده است اموال و غير، يک روايتی هم هست که می­گويد خمس مال حق الامام است اين هم مال همين ابوعلی راشد است می­گويد که اموال پيش ما جمع شده لابی جعفر يعنی حضرت جواد اين مال ابوعلی راشد است منحصر به ايشان است، امام می­فرمايد اگر به عنوان پدرم است اين به ميراث به ورثه می­رسد اگر به عنوان امامت است مال من است خيلی اين روايت لطيف است، اين روايت مال، دقت کرديد اين روايت،

س: سابقه وجوهات برای مراجع

ج: ما

س: معلوم می­شود

ج: دقت فرموديد پس دقت فرموديد آقا چه شد؟ البته در آن روايت ندارد که خمس حق الامامه است

س: نه،

ج: دقت کرديد

س: بعد آن­جا می­گويد که برای مناکح و اين­ها برای اين­که به مشکل می­خوردند

ج: آن مناکح در توقيع مبارک است،

س:

47: 17

ج: عرض کنم خدمت­تان که آن روايت هم مال امام هادی است

س: بلی

ج: و مال همين ابوعلی راشد است تصادفاً اين روايت را آقايون زياد بهش تمسک کردند همين الآن بهش تمسک می­کنند که خمس مال امام است، حالا اگر به اين مناسبت می­خواهيد متن روايت را هم بخوانيد بخوانيد اين روايت ابوعلی ان کان، لابی ان کان لابی حالا و ان کان بحق الامامه يا بلی حق الامامه فلی امام می­فرمايد اين روايت ابوعلی را هم بياوريد که حالا وارد متن شديم يک توضيحی هم حالا راجع به اين روايت عرض بکنيم اين روايت منحصراً از ابوعلی راشدی رسيده اين روايت ابوعلی راشدی را می­توانی پيداش کنی ان کان، هذه الاموال کانت لابی جعفر عندنا اين طوری است کانت لابی جعفر عندنا،

س: اين تحليل خمس معنای درست نهايش به نظرتان چه است؟ همين ابحنا لشيعتنا

ج: اين ابحنا که مال امام صادق است واضح است مال بازار است جنس­های است که انسان از بازار می­خرد از سنی­ها بازار سنی­ها

س: البته مرحوم ابن حمزه به نظرم اصلاً خمس را در کتابش حذف کرده

ج: بعيد است بعيد نيست اين­ها هم خيلی سر روايات تحليل صدا کردند ندارد همچو چيزی مهمی نيست به نظر من اين قدر رويش فشار آوردند آقای بجنوردی رحمة الله عليه نقل می­کرد می­گفت يک حاجی بازاری آدم خيلی خوبی هم بود، می­گفت آدم واقعاً متدين و خوبی، خمس نمی­داد بهش گفتيم گفت روايت تحليل را حفظ کرده بود يک شيخ بهش ياد داده بود گفت روايت تحليل را برای من خواند گفت امام صادق حلال کرده گفت، غرض اين­که گفتيم کدام يکی شيطانی بهش ياد داده بود آخر آيه دارد ان الشياطين ليوحون الی اوليائهم زخرف القول،

س: بلی کافی

49: 19

يازده است نوادر است مال وصايا هم هست مال کتاب چيز

س: شما حديثش را قبول نداريد

ج: من نگاه روايتش اين قدر سنگين نيست که خب واضح است مال بازار است تو بازار مردم خمس نمی­دهند انما الکلام آقايون دادند به اهل سنت،

س: تصريح می­کند می­گويد چون نمی­توانند الآن بياورند به دست ما برسانند و اين­ها و موجب می­شود مناکح­شان و،

ج: اين مناکح توی اين چيز است مناکح مال ايما است مال کنيز است،

س: آن را نمی­گويم خود تحليل يکی دوتا نيست که

ج: می­گويم همه­اش به روايت تحليل مثل بقيه، ببينيد اصولاً اين روايات را اصحاب ما تکه تکه مثلاً جوائز السلطان را آخر مکاسب محرمه آورده، مثلاً خريد زکات را تو زکات آورده، مسائل اين­که ايما کنيز اين کنيز چه بوده می­رفتند جنگ، خب جنگ تحت نفوذ آن­ها بود ديگر کنيز می­گرفتند می­گويد اين کنيز خمسش داده نشده می­شود بخريم يا نمی­شود بخرد، ما يک بحثی را کلاً عرض کرديم آقايون ما کاشکی اين را اصلاً کلاً مطرح می­کردند ديگر تکه تکه اين ور و آن ور اين طور، يک در زمانی که شيعه خودش حکومت ندارد يک آيا می­تواند در نظام اداری آن­ها وارد بشود به شرطی که عمل محرم بعينه انجام ندهند و جزو عنوان اعوان ظلمه نباشد مثل الآن دنيای اسلام همه کارمند هستند شيعه اند ديگر پاکستان هست خليج هست،

س: خب اين را که روايت گفته که هستيد چون ظلمه هستيد

ج: اعوان ظلمه چرا؟ اما مطلقاً نه،

س: اين قضيه نخ و سوزن و خياط که امام می­فرمايد

ج: آن مال امام نيست آن، بلی آن عرض کنم که آن­جا می­فرمايد شما جزء خود ظلمه هستيد نه جزء اعوان اين جزو اين حالا بحثش يک بحثش عده­ای از علمای ما اين را جايز نمی­دانستند کجا مشکل پيدا شد مال قصه حضرت رضا، چون ايشان رسماً ولی عهد شدند ديگر شخص دوم مملکت شخص اول مملکت در دنيای اسلام مأمون بود، دومش حضرت رضا بود دقت کرديد، و اين را عده­ای از علمای قبول نمی­کردند عرض کردم دقت بکنيد ما اصولاً در دنيای اسلام به طور کلی کسانی که با نظام مخالف بودند تقريباً می­شود گفت به دو دسته اساسی يک کسانی که در مقابل نظام تشکيل می­دادند حکومت که در سنی­ها خوارج و در شيعه­ها زيدی­ها و بعدها اسماعيلی­ها، اين­ها می­آمدند خوارج که اصلاً مقيد هم نبودند مثلاً می­رفتند ده کهک چهار نفر باهم جمع می­شد يکش می­شد اميرالمؤمنين ده را اداره می­کردند ديگر مقيد نبودند حالا يک نقطه زياد را بگيرند گاهی دارد که در بيابان سه نفر از خوارج بهم رسيدند دو نفرشان با يکی بيعت کردند، تو همان بيابان بيعت کردند به عنوان اميرالمؤمنين، اين خوارج اين جوری بودند يعنی يک طبيعتی

س: داعش

ج: نه داعش، مثل داعش، داعش هم زمان ما زمين می­گيرد خوارج زمين می­گرفتند لذا اساساً کار ترور را هم انجام نمی­دادند خيلی از ترور اميرالمؤمنين خيلی کار ترور را انجام نمی­دادند يعنی علناً می­جگيدند رويا رو می­جنگيدند به جای ترور می­جنگيدند رو به رو و يک مناطقی را می­گرفتند می­رفتند جلو،

س: خباب ابن الارت را همان جوری چيز کردند

ج: بلی آن کشتند آن به خاطر کذا، و خوارج چون می­جنگيدند و طبيعت­شان بود اصولاً در تاريخ اسلام هميشه در حاشيه بودند چون در مرکز که نمی­توانستند بجنگند شکست می­خوردند می­رفتند آن­جا يواش يواش عقب آن آخر حاشيه کشور مثلاً خوارج در ايران در سجستان بود در يمن بود، شمال آفريقا بود اصلاً خوارج را نگاه بکنيم اصولاً الآنش هم همين طور خوارج در شمال آفريقا هست، در يمن هست مقداری، البته بيشترش در عمان هست، و هميشه در حاشيه کشورهای اسلامی بودند چون در متن نمی­توانستند باشند می­رفتند در حاشيه و زيدی­ها هم همين طور، آن­هم بيشتر اسماعيلی­ها هم بعدها خب در، اسماعيلی­ها ترور می­کردند پس بنابراين آن نظام سياسی که در مقابل دولت حاکم موضع­گيری می­کند طبيعتاً نه قبول می­کند کارمندش بشوی نه قبول می­کند ازش مال بگيری نه قبول می­کند پيشش کار بکنی، هيچی را قبول نمی­کند چون خودش دارد نيرو دارد ديگر اما شيعه اين طور نبود مشکل کار اين است يعنی امام صادق نيامدند يک­جای حکومت تشکيل بدهند دقت کرديد اين اصولاً اين نکته را لذا ما عرض کرديم اصولاً به جای اين بحث*­­*های که

17: 24

کردند اين بحث­های که الآن شما می­فرماييد يک بحث اساسی يک قبول اداره انسان در کارمند ادارات اين­ها بشود عرض کردم اين کارمند شدن به شرطی جزو اعوان ظلمه نباشد يک، عملش بعينه حرام نباشد، آن­ها حساب ديگر دارد آن­ها خارج است، دو اموالی را که از حکومت می­دهد می­تواند بگيرد آن­هم باز شرطش همين است که عين حرام نباشد يک ماشينی را دولت ظالم مصادره کرده بهش بدهند نه نمی­شود اما فرض کنيد از زکات است فرض کنيم مثلاً جنگ است، واقعاً دقت فرموديد ما اصلاً بحث را اين طوری مطرح کرديم به جای اين بحث­های مفرد مفردی که اين­ها دارند آن جوائز سلطان يکش است بحث ايما در خمس يکش است بحث خريدن زکات از آن­ها يکش است، بحث خراج و مقاسمه يکش است اين­ها در کتب فقهی ما جدا آمده و خيلی­هايش هم معارض دارد، در همان بابش معارض دارد قبول دارم نه اين­که حالا ملتفت نيستيم اما گفتيم انصافش اگر بخواهيم مجموعه را قبول بکنيم ظاهراً مشکل نداشته البته از قديم هم به استثنای قسمت حضرت رضا که مسأله امامت اصولاً مطرح است و اين مسائل مطرح نيست به استثنای آن قسمت محل خلاف بوده، در حقيقت اولين کسی که رسماً رساله دارد سيدمرتضی است،

س: عمل مع السلطان

ج: قبول، رسالة العمل مع السلطان

س: اهل سنت قبل از آن داشتند

ج: نه اهل سنت که بودند اهل سنت هم مخالف داشتند اين ما خيال می­کنيم اهل سنت همه­شان اصلاً عده­ای شان خود ابوحنيفه منصور اصرار کرد که قاضی القضات بشود قبول نکرد زندانش کرد در زندان هم شلاقش زد اصلاً می­گويند ابوحنيفه بر اثر آن­ها مرد و مرگش را به آن نسبت می­دهند و حفص ابن غياث که کتابی هم از امام صادق دارد به قول مرحوم نجاشی صد و هفتاد حديث است خود اين حفص ابن غياث از علمای کوفه بود هارو می­خواست که به اصطلاح همان قضايای بغداد که حکم رئيس قوه قضائيه تقريباً انتخاب بکند سه نفر را از کوفه آورد نوشتند اسم، تاريخ بغداد دارد يکي شان خودش را زد به کوری دست چون آن­جا که من نمی­بينم هارون گفت بيندازش بيرون آدم کور را برای چه آوردی يکيش شروع کرد رعشه که من مبتلی به رعشه هستم گفت اين را م بيندازيد بيرون ديگر حفص ابن غياث قبول کرد و بهش اعتراض کردند که چرا قبول کردی؟ گفت رکبتنی الديون خيلی مقروض شدم مجبور شدم اين کار را بکنم آن وقت وکيئ، وکيئ که از روات در صحاح ست و اين­ها اصلاً وکيئ رفيقش بود تا آخر عمر باش صحبت نکرد تا مرد گفت اصلاً با تو صحبت نمی­کنم ديگر چرا قبول کردی قاضی بشوی؟ غرضم خيال نکنيد حالا ما خيال می­کنيم آن­ها همه­شان يعنی مثل اين، شما تاريخ بغداد بخوانيد چه عکس العملی که چرا تو قبول کردی اين کار را بکنی غرضم اين يک مطلبی نبوده آن وقت چون در، باز اهل سنت هم انواع داشتند اهل سنت هم، يک عده فقط هرچه می­گفتند يک عده می­گفتند نه از باب تقيه قبول می­کنيم از باب حفظ نظام قبول می­کنيم و الا اين­ها ضال هستند مضل هستند الی آخره يعنی بخواهم دنيای اسلام در مقابل اين حکومت­های فاسد بگويم خودش يک شرحی دارد آن شرحی، يعنی تنها راهی را که امام صادق دارد که هيچ کدام نداشتند اين است که شيعه تسليم اين­ها نشود اما خودش تشکيل بدهد به اصطلاح امروز حکومت سايه حکومت در حکومت اين طرح ولايت فقيه که در مقبوله آمده يا در روايت ابوخديجه از اين قبيل است که شما باشيد در داخل جامعه اسلامی باشيد خودتان کارهايتان را اداره بکنيد اداره کار به دست خودتان باشد، تنظروا الی رجل منکم، اين يک طرحی است که قبل از امام صادق هم

0: 28

آن وقت اشکالش اين است که اين ولائی است اگر حکم ولايي شد ما معتقد هستيم که اولاً اين حکم بعدها امضاء شد و بعد هم غير از قصه امضاء در اين توقيع مبارک آمده و اما الحوادث الواقعه ديگر امام زمان تثبيت کلی فرمودند يعنی تثبيت شد تماماً تثبيت شد، و لذا اين اشکال ايشان هم به نظر ما وارد نيست حکم ولايي نيست حکمی است که تا روز الی يوم حضور حضرت که خودشان بعد بفرمايد ادامه خواهد داشت اين روايت را حالا بخوانيم متنش بد نيست حالا بفرماييد،

س: به خصوص وضع کردنش در قبال حکومت سنی­ها که چه کار کنيم؟

ج: تکليف مسائل ماليش اشکال ندارد مگر آن­های که عيناً حرام است رفته جنگ حالا آورده اين مناکح يعنی امه، نه اين کنيز آورده اين خمسش نداده، ما نجف که بوديم بعضی از اين مقدسين در نجف مثلاً يک بيست ليتری که نفت می­خريدند ايام زمستان مثلاً چهار ليترش را اول خمس می­دادند می­گفتند اين هم جزء معدن است نفع معدن است و دولت خمس که نمی­دهند چهار ليترش همه را خمس را می­دادند به عنوان اين­که دولت خمس نمی­دهد اين روايت تحليل می­گويد نمی­خواهد بدهيد وقتی در جامعه هست شما ديگر نمی­خواهيد اين تحليل اين است من فکر نمی­کنم يعنی عملاً ما هم همين طور هستيم با سنی­ها معامله می­کنيم خمس نمی­دهيم انما الکلام من خود من احتمال دادم که اين روايت شامل بازار بشود شامل شيعه هم بشود شيعه اين است که خمس نمی­دهند يعنی شما می­دانيد ايشان شيعه است و خمس، آيا شما مالی که ازش گرفتيد خمسش را بدهيد؟ عبارت تحليل می­گويد نه آنی که در جامعه اسلامی رد و بدل می­شود کارش نداشته باشيد، اين يکی روايت تحليل عمده روايت تحليل مال توقيع مبارک است اما الخمس فقد ابيح لشيعتنا، بلی اين را هم بنده سراپا تقصير جور ديگر معنی کردم به نظرم يک وقت ديگر هم اين­جا عرض کردم اين هم باز بر می­گرده به متن فکر می­کنم من در حدائق ديده بودم، بعد دو مرتبه ديدم به اين وضوح نبود احتمالی که ما داديم در اين روايت اين را باشد ابيح لشيعتنا در کلام حضرت مهدی سلام الله عليه مراد اين بوده چون عده­ای در دريا می­ريختند يا دفن می­کردند دست بقيه الله برسد امام می­گويد نمی­خواهد اين کارها را کنيد دست من برسد خودتان مصر بکنيد نه اين­که خمس ندهيد، دوتا مطلب است،

س: به مصرف شيعتنا

ج: ابيح لکم، خوب دقت کنيد

س: ولی ما اجازه داديم که خود شيعه

ج: نمی­خواهد شما حتماً در دريا بريزيد که بگوييم دست بقيه­الله برسد يا دفن بکنيد

س:

29: 30

ج: خودتان مصرف زندگی خودتان بکنيد آن وقت چون اين ذيل همين توقيع است و اما الحوادث الواقعه چون اولش حوادث الواقعه است نهايتش اين جور می­شود خمس هم جزو حوادث واقعه است حوادث يعنی پديد­ه­های نو ظهور، واقعيتهای جديد، حوادث حادثه يعنی چيزی جديد، واقعه هم يعنی واقعيت­های که در جامعه باش رو به رو می­شود حوادث واقعيه، واقعيت­­ها يکی از آن واقعيت­ها مصرف خمس است پس بنابراين خودتان مصرف بکنيد زير نظر فقهاء

س: اباحه­اش می­شود حکم حکومتی و ولايي

ج: بلی، نه نمی­خواهد به ما برساني، بلی می­شود

س: چون خود امام اجازه داده که

ج: خودتان مصرف بکنيد، خدا حفظ مرحوم آقايي، می­گويم مرحوم آقايي، آقای سيستانی وقتی به من می­فرمودند که اين دويست سال اخير بود دويست سال از زمان صاحب جواهر اين کار شروع شد اوجش هم شيخ انصاری است ايشان می­فرمود هيچ وقت خمس به اين خوبی در شيعه مصرف نشده که به حوزه­ها می­دهند برای حفظ حوزه­ها اين از بهترين مصرف در طول تاريخ شيعه است انصافاً اين دويست سال از زمان صاحب جواهر ليکن اوجش زمان شيخ است چون شيخ فوق العاده با زهد زندگی می­کرد يعنی در اين کتابی که شما به نظرم چاپ کرديد چيه است آن اخبار اتفاقيه چيه؟ يک روزنامه­ای هست وقايع اتفاقيه؟

س: وقايع اتفاقيه

ج: نه يکی ديگر که اخبار،

س: مال وزير ناصرالدين

ج: ناصرالدين،

س: عرض شود که اعتماد السلطنه،

ج: اعتماد السلطنه يک کتابی دارد

س: بلی چاپ کرديم ما معاصر آثار

ج: المعاصر آن­جا نقل می­کند که ساليانه دويست هزار تومان پول از دنيای اسلام به شيخ انصاری می­رسيد خيلی است دويست هزار تومن، زمان شيخ خيلی است فوق العاده زياد است از دويست مليارد شايد دويست هزار مليارد زمن ما دويست هزار تومن در آن زمان فوق العاده است اصلاً در سال چهل و سه قمری يعنی حدود صد سالی قبل آقای بروجردی می­فرمودند من از مشهد که آمدم بروم نجف من جمله رفتيم مجلس شوری داشتند بودجه،

س: چهل و سه رفته بودند

ج: بلی آقا

س: چهل و سه رفتند نجف

ج: بلی ايشان گفت من سی وارد مشهد شدم چهل و سه هم رفتم نجف به قول خودشان سالی که مرحوم حاج سيدابوالحسن نائينی برگشتند سال رجوع علماء

س: از تبعيد بر گشتند

ج: از قم برگشتند به نجف فرمود من هم همان سال رفتم نجف، فرمودند يک مدتی تهران ماندم، بعد گاهی می­رفتيم مجلس آن وقت گفت بودجه را داشت تصويب می­کرد در آن سال بودجه کل ايران هشت مليون تومن آقای بروجردی فرمود من بودم در مجلس که کل بودجه يک مملکت هشت مليون تومن که حالا اصلاً قابل ذکر نيست علی ای حال،

س: اين معاصر

7: 33

چون وزير شاه هم بوده از پول و مبلغ و اين­ها سر در می­آورده

ج: نوشته دويست هزار تومن و شيخ با کمال زهد و قناعت زندگی می­کند و اين پول را با کمال دقت تقسيم می­کند اين زهد مرحوم شيخ خيلی در اين جهت مؤثر بود به هر حال حالا اين روايت را بخوانيم از بحث خودمان خارج شديم ديگر، بلی بخوان بابا چون اين هم بحث متن دارد اين هم لطيف است،

س: محمد ابن يحيي عن محمد ابن احمد عن محمد ابن عيسی عن ابی علی ابن راشد عن صاحب العسکر عليه­السلام

ج: صاحب عسکر مراد حضرت هادی است در اين­جا اين سندش خوب است محمد ابن احمد صاحب کتاب نوادر الحکمه است غالباً خراب است اما اين­جا نه، و محمد ابن عيسی يقطينی عرض کردم ايشان از بزرگان است و ايشان درک کرده، ايران آمده ايشان قم آمده مرحوم آقای محمد ابن احمد از ايشان نقل می­کند و ايشان در بغداد چون ابوعلی راشد در بغداد بوده ابوعلی راشدی هم بهش می­گويند ليکن اسم دقيقش حسن ابن راشد است و ايشان وکيل تام الاختيار حضرت هادی بوده عرض کردم چون آقای قبل از اين­که ايشان تشريف بياورند گفتم مثل آقای مطهری هم نوشته که ما نمی­دانم مرجعيت فعلی شيعه اين از کجا شروع شده؟ اين از همين ابوعلی است،

س: که روايت هم دارد که در بغداد در فلان تاريخ شب چهار شنبه ماه ديده شده

ج: اين هم نه مال ابوعلی نيست

س: مال ابوعلی

ج: آن توقيع است،

س: توقيعه

ج: توقيع حضرت هادی است در اندلس ديده می­شود

س: بلی ماه در اندلس

ج: بلی

س: ولی

ج: در بغداد، ليلة الثلثاء نديديم چهار شنبه ديده شد اما يقول الحُساب قبلنا، اين طور دارد حساب يعنی منجمين حساب در اين­جا منجمين در همين امشب در اندلس ديده می­شود همان اختلاف افق ديگر امام می­فرمايد نه به همان بغداد حساب کنيد حالا به هر حال اين خود ابوعلی ابن راشد اين تقريباً وکيل تام الاختيار حضرت هادی است اصلاً شيعيان از مناطق مختلف می­آمدند پيش ايشان همه وجوهات را انواع کارها را با ايشان انجام می­دادند و من جمله اين توقيع و ايشان هم عرض کنم آخر هم که دستگاه خلافت نمی­دانم خليفه که بود؟ کدام يکی دستگاه خلافت ملتفت شد ايشان با دو نفر از بزرگان شيعه در دجله غرق کردند هرسه­شان شهيد شدند همين ابوعلی ابن راشد رحمه الله ايشان اين ابوعلی ابن راشد می­گويد کتبت الی صاحب العسکر که ببينيد اسم رمزی می­برد، عسکر چون مراد محله­ای بوده در سامراء به نام عسکر اصلاً اسم محله عسکر است اصلاً اسم محله عسکر است و يک عسکر ديگر هم در ايران بوده عسکر مکرم که نزديک­های اهواز بوده الآن ازبين رفته نه الآن شايد از قرن پنجم ششم از بين رفته کلاً اصلاً همچو شهری وجود ندارد الآن يک عسکری هست که الاوائل نوشته ابوهلال است اين مال اين عسکر ايران است ما دوتا عسکر داريم يک عسکر ايران يک عسکر سامراء و عسکر محله­ای بوده در سامراء اين خانه فعلی که حرم باشد اين خانه خود امام هادی است اين حرم حضرت خانه خود امام هادی و حضرت عسکری سلام الله عليه و لذا دقت کنيد می­گويد صاحب العسکر يعنی اسم شناخته نشود محمد ابن عيسی نقل می­کند از ايشان از ابوعلی ابن راشد بلی،

س: عن صاحب العسکر عليه­السلام قل قلت له جعلت فداک نأتی بشئ فيقال هذا ماکان لابی جعفر عليه­السلام عندنا فکيف نصنع فقال ما کان ابی­جعفر عليه السلام بسبب الامامه فهو لی و ماکان غير ذلک فهو ميراث علی کتاب الله و سنة نبيه صلی­الله عليه و آله

س: به اين حديث تمسک شده البته ايشان در باب وصايا آورده خوب کاری کرده به اين حديث تمسک شده به اين­که خمس به عنوان امامت است حالا در اين حديث نيامده خمس به عنوان امامت به نظرم عده­ای از اين آقايون معاصر ما ظاهراً دليل روشنی پيدا نکردند به اين حديث تمسک کردند، که ما کان بسبب الامامه فهو لی، اين اولاً توجه نشده اصلاً توش ندارد خمس، اين همين طور که کلينی آورده در باب وصايا و نذور است اصلاً نأتی بالمال فيقال هذه کان لابی جعفر، کان لابی جعفر عندنا،

س: مثلاً نذر کرده

ج: يا نذری بوده يا وصيتی بوده اصلاً ربطی به خمس ندارد امام هادی می­فرمايند چطوری برای پدر من ابوجعفر قرار داده به عنوان شخص ايشان، اگر اين باشد ميراث است به بقيه می­رسد تقسيم بايد بشود به عنوان اين­که ايشان امام است آن فقط من هستم بعد از ايشان يعنی، ولو گفتند لابی جعفر ليکن چون

س: نذورات باشد نذورات ديگر بسبب الامامه نيست آن ديگر همان می­شود شخصی می­شود

ج: نه نذورات هم می­شود بسبب چون امام است گذاشته برای ما، حالا هم ابوجعفر نيست، نأتی يعنی ابوجعفر فوت کردند نيستند الآن

س: متولی­اش ما باشيم

ج: حالا می­گويد چون امامت يعنی مرادش به قول آقايون ابوجعفر مرآتيت دارد مراد امام است اگر مراد امام است من الآن امام هستم چون می­گويد اين کانت عندنا يعنی وقت آوردند که حضرت جواد فوت کردند نيستند، امام روشن است، چه ربطی به خمس دارد اصلاً اين مطلب،

س: ربطی به خمس ندارد، عموميت دارد

ج: اصلاً ربطی، بلی آقا

س: عموميت دارد می­تواند خمس را هم بگيرد

ج: معلوم نيست کانت لابی جعفر عندنا، نه خمس امام زمان، امام هادی مال حضرت هادی است که،

س: وقتی می­گويد بسبب الامام کان لابی جعفر عليه­السلام

ج: کانت له،

س: اگر اين جور بوده پيش ايشان بوده نتوانستند

ج: يعنی مثلاً از قم آمدند می­گويند آقا به عنوان حضرت ابوجعفر است ابوجعفر هستند؟ نه فوت کردند امام می­فرمايد اينی که به عنوان ابوجعفر قرار داده اين مراد قراردادی است خمس حکم شرعی است که کانت عندنا درش معنی ندارد اصلاً خمس را نمی­گيرد اصلاً بعد هم در زمان امام هادی خمس مال امام هادی است ديگر معنی ندارد که اصلاً

س: يعنی همان زمان امامی

ج: يعنی زمان امام جواد ايشان حالا می­گويد يک ماه

س: خمس مال ايشان پيش­شان بوده تا برسانند به دست امام

ج: خب باشد برسانند

س: اگر برای خمس بود وجهی نداشت به اين­که برای امام،

ج: امام و ورثه معنی ندارد که کاملاً واضح است اصلاً ربطی به خمس ندارد حالا چقدر تمسک، برويد نگاه کنيد کتاب­های معاصرين را متأسفانه چقدر به اين حديث تمسک کردند با اين­که هيچ ربطی به مسأله خمس ندارد از اين­که کانت لابی جعفر عندنا کانت عندنا اگر خمس باشد که الآن به امام موجود می­رسد که معنی ندارد که امامی

س: جای تفصيل ديگر نيست

ج: اصلاً جای تفصيل نيست اين بايد چيزی باشد اين بايد جعل شخصی باشد، نقد متن را حالا به­تان چون ديگر خيلی بهش تمسک شده و خوب شد امشب اين حديث را هم خوانديم اين­جا اصلاً ربطی ندارد به، اين بايد يک جوری باشد که در زمان امام جواد مال ايشان بوده الآن آوردند، وقتی مال ايشان بوده الآن آورده بايد مثلاً نذری باشد همين طور که مرحوم کلينی وصيتی باشد يک امر شخصی باشد، لامش مال لام شخصی است نه منصب، در باب وصايا نوادر وصايا

س: از اين که کلينی در باب وصايا آورده که ايشان هم قائل نبوده که ارتباط خمس

ج: ربطی ندارد به خمس اصلاً کانت بخوانيد يکبار ديگر نأتی بشئ، بخوانيد يکبار ديگر

س: فيقال نوشته فيقال هذا ما کان لابی جعفر

ج: کان لابی جعفر عندنا ببين کان لابی جعفر، اگر

24: 40

حضرت هادی هستند ديگر اصلاً معنی ندارد کان، يعنی رض کنيد از خراسان آمدند می­گويند آقا ما آن­جا در خراسان وصيت کرديم برای ابوجعفر حالا آمديم اين­جا بگوييم ابوجعفر فوت کردند چه کار بکنيم؟ اين معنی دارد کانت، اصلاً معنای له لام معنايش اين است يعنی اين ثابت شده که ما، آن وقت اين اگر بخواهد لام باشد بايد شخصی باشد نه شرعی باشد نه اين­که بگوييم شارع مقدس گفته اين مال حق الامامه است خب مال حق الامامه است که ديگر کان لابی جعفر معنی ندارد، آنی که معنی دارد همين طور يا وصيت،

س: لام اختصاص بگيريم

ج: خلاف است کان بعد می­گويد ميراث است لذا امام می­فرمايد اگر وقتی گفت اين وصيت کرده برای ابوجعفر مرادش شخص ايشان است اين ميراث است به بقيه هم می­رسد به من هم می­رسد به بقيه هم، اگر عنوان امام است يعنی مرادش امام بوده من اين را قرار داده برای امام که الآن زمان من ابوجعفر است الآن امام من هستم به من می­رسد اگر به عنوان امامت قرار داده به من می­رسد فهو لی، اگر به عنوان شخص ابوجعفر قرار داده شخص خود اين را بايد تسليم بکنيم به ورثه خصوصیه، اصلاً هيچ ربطی من تعجب هم می­کنم شايد ديده باشيد شما عده­ای از اين آقايون معاصر ما اين حديث را آوردند که خمس مال حق، به سبب الامامه است که هيچ، اصلاً کاملاً اين اگر به سبب الامامه باشد دلالتش بايد شرعی باشد اين شخصيت است تمليک شخصي است مورد حديث تمليک شخصی است خيلی خوب آقا يک مقداری خارج شديم از بحث اين بحث نمی­دانم چه بود يک دفعه خارج­مان کرد،

س: ذکات مستحب را به عنوان

ج: می­خواهيد بخوانيد حالا بخوانيد حالا بنا نبود بخوانيم حالا ديگر بخوانيد متن عروه را البته عرض کردم ذکات در همه چيز مستحب است صدقه در هر چيز مستحب است اين­ها می­خواهد بگويند بعنوانه عنوان ندارد يک خيل است خيل جوابش اين است که اين حکم حکومتی بوده مال اميرالمؤمنين زمان ايشان بود واجب بود هر امامی واجب کرده حاکم واجب کرد داده می­شود ماليات­های است که داده می­شود ربطی به زکات اصطلاحی، و ربط به

س: حالا تعبير که حضرت اميرمؤمنان می­کند می­فرمايد اين زمان پيامبر هم بود پيامبر عفو کرد گذشت و من هم ما الآن چون مورد نياز هست و اين­ها يعنی نشان می­دهد که واقعاً هما زکات اصطلاحی است،

ج: نه چرا، از توش ندارد نه، تمام استدلال را علمای ما کردند

س: نه آن­جا استناد می­کند بعض

45: 4

داد حضرت امير مؤمنان بلند می­شود از جمله يکش هم همين زکات است که

ج: اول ابداً

س: می­گويد من وقتی اين کار را کردم

50: 42

ج: بلی نه نه عرض کردم عمر اين کار را کرد ربطی به اميرالمؤمنين ندارد، هست در کتب اهل سنت

س: چند مورد است که حضرت علی

ج: بلی اعتراض کرد مثل صلات تراويح و اين­ها اما در اين­جا ندارند نه می­گوييم چون قبلاً قرار داد عمر نسبتش را عوض کردند و اين را عمر قرار داده چيزی نبوده که اصلاً اين حکم کومتی با ادله اوليه مقايسه نمی­شود نبايد قياسش کرد بفرماييد اولش خيل است

س: اين اول کلام بود که اين حکم حکومتی باشد کانه حکم اولی می­دانستند ولی حضرت پيامبر آن زمان اسب خيلی کم بود

ج: عرض کردم نصاب ندارد هيچی ندارد اين

30: 43

ندارد هيچ شواهد زکاتی ندارد،

س: جنگ بدرشان فقط يک اسب بود

ج: يا دو تا اسب بود اين­ها اصلاً شواهد تاريخی ندارد اصلاً بفرماييد

س:

39: 43

جلد چهار اين چاپ جامع مدرسين، فی الاجناس التی فعله بها الزکات تجب فی تسعة اشياء و لاتجب فی ما عدا ذلک علی الاصح، نعم يستحب اخراجه من اربعة انواع اخر احدها الحبوب مايکال او يوزن

ج: اين کل ما يدخل اين روايت تقيه است حمل بر تقيه است چون عده­ای قائل بودند که زکات مطلقاً در حقوق هست، حتی از ابوحنيفه نقل شده که اگر کسی در خانه­اش يک بسته مثلاً ترو يا مثلاً تره کاشت اين بايد زکاتش را بدهد خب اين معلوم است حرف مفتی بی­اساس است خيلی خوب

س: اين حمل بر استحباب کرده

ج: حمل بر استحباب

س: روايت معلوم اصولاً به طور خوب دقت کنيد چه در متن چه در صدور خيلی تأثيرگذار است چون ائمه عليهم السلام در مدينه بودند و روات ما در کوفه بودند فقه مدينه يک فقه بود فقه کوفه يکی خيلی بايد مواظب باشيم روايات ما متأثير به اين دوتا نباشد يعنی آنی که بيشتر تأثر در روايات ما می­آورد يکی مدينه است يکی هم کوفه است مدينه به خاطر وجود حضرت کوفه هم به خاطر تدوين حديث چون حديث ما در مدينه صادر شده در کوفه تدوين شده يک مقداری هم تعارض و اين­ها مال همين است صدور يکجاست تدوينش يکجاست، وقتی دو جا شد طبعاً تعارض درست می­کند يک مقداری روشن شد اين بحث متن بلی نکته­ای است اين مطلب می­گويم از ابوحنيفه شد لوکانت عنده باغه فجل، باغه يک دسته، فجل يعنی تروب يک چيزی تروب هم باشد اين بايد يا باغة خضر به نظرم حالا فجل يا، اين باز، يا باغة کراس گفته کراس يعنی به اصطلاح تره يک دسته تره هم داشته باشی باز زکات داره، خب قطعاً پيش ما نيست ديگر نصاب داريم جزء نصابش بلی بفرماييد هيچی اولش هيچی دومش چون بعض روايات آمده فی کل يکال يزن آمدند اخذ بهش کردند با حرف­ها گفتند پس مستحب است نه اين روايت واضح است که لسان لسان

35: 45

است

س: کالعروس و الحمس و الماش و

ج: عرضه گفته شده چند جور ضبط دارد و آن حِمس هم معلوم نيست حمُس الآن معلوم است نخود يعنی، عُرض هم که برنج باشد

س: حمِس يا

49: 45

ج: گفتند هردوش آمده حمَس هم آمده، و ديگر حالا بحث دارد ديگر خيلی خارج می­شويم باشد

س: کالناش و العدس و نحوها و کذا السمال کتفاح و الممش و نحوها دون الخضر و

3: 46

و البادنجان و الخيار و

ج: قط همان يونجه است به اصطلاح، البادنجان

س: و الثانی مال التجاره

ج: مال التجاره صدوق قائل بوده به زکات روايتش قطعاً حمل بر تقيه می­شود اصلاً من در بحث مال التجارة عرض کردم که حتی خود اهل سنت هم روايت ندارند ظاهراً حکم حکومتی شايد از زمان عمر شده حالا در معاصرين هم آقای سيستانی احتياط وجوبی کرده که در مال التجاره داده بشود اما فتوی نيست برای اين، قطعاً روايت مال التجاره حمل بر تقيه می­شود يعنی آن زکات اجتماعی زکاتی که در جامعه متعارف بوده می­گرفتند دو و نيم درصد اين هم دو و نيم درصد است الآن هم بعضی از اين کشورها مثل پاکستان يک مدتی قانون زکات گذاشتند توش دارند مال التجاره دو و نيم درصد و مراد مال التجاره يک چيزی شبيه همين خمس ماست در حقيقت احتمالاً هم شايد همين بوده حالا نسبتش، چون مال التجاره مالی را که گرفته باشد برای خريد و فروش تجارت در اين اصطلاح يعنی خريد و فروش عرض کردم تجارت دارای سه­تا معناست يکی مطلق خريد و فروش که در روايت مراد اين است يکی خريد و فروش کلی که الآن ما اين را می­گوييم تاجر کسی که کلی به قول آن شوخی کلی خر است جزئی خر نيست آنی که کلی خريد و فروش تاجر می­گويند يک اصطلاح تجارت هم هست که بهش می­گويند قانون مکتب اصالت تجارت مراد تجارت خارجی است اين تو اقتصاد است اصلاً يک مکتب است مکتب اصالة التجاره مراد تجارت خارجی است سه­تا اصطلاح دارد در روايات ما تجارت مراد همان حتی در آيه مبارکه تجارت عن تراض مراد مطلق خريد و فروش است ولو پنير بخرد و بفروشد مثلاً اين را بهش می­گويند تجارت تجارت در اصطلاح روايت مراد اين است آن وقت مال­التجاره مثلاً پتو خريده بفروشد يکسال پتو ماند فروش نرفت در معرض فروش هم بود اين را هم می­گويند مال التجارة که يکسال برش بگذرد اين درش زکات دارد دو و نيم درصد ظاهراً الآن دقيقاً نمی­توانم نسبت بدهم اما فکر می­کنم از زمان عمر اين را گرفتند و الا در روايات خود آن­ها هم من تا آن­جای که سابقاً نگاه می­کردم خود آن­ها روايت نه، ما داريم در روايات ما ليکن ظاهراً همان زکات اجتماعی است به اصطلاح ما همان محيط عمومی که اصطلاحاً می­گوييم حمل بر تقيه، اين هم مال البته آقای سيستانی عرض کردم ايشان متأسفانه قائل هستند به احتياط وجوبی، صدوق هم قائل است به ثبوت تجاره مال التجاره،

س: الثالث الخيل الاناث دون الذکور و دون البغال و الحمير و

21: 48

ج: اين را هم که عرض کردم خيلی هم گذشت

س: الرابع الاملاک و العقارات

ج: اين هيچی اين­که ظاهراً اعتباری صرف است علی ای اين چهار موردی که ايشان فرمودند زکات مستحب است هيچ کدامش بعنوانه مستحب نيست اما زکات در همه چيز مستحب است صدقه دادن از هر چيزی مستحب است اختصاص به نه نصاب دارد نه حد معين دارد نه عنوان دارد در همه چيز مستحب است اختصاصی به اين عناوين راجع به اين يکی هم حکم حکومتی اميرالمؤمنين است سلام الله عليه خب حالا برگرديم آقا ما بنا بود امشب بقيه بحث سنت را انجام بدهيم،

س: ارباح مکاسب قبل از امام صادق عليه­السلام که نمی­گرفتند ائمه اين وجهش چه است؟

ج: بلی ادعيه اگر بخواهيم بحث کنيم از بحث خودمان می­افتيم بگذاريد بحث خودمان يک کمی چون نگاه می­کنم ساعت هم گذشته بلی اين از بحث خارج شديم، ما هی خارج می­شويم البته چون فرمودند بحث در نقد متن باشد هی سعی می­کنيم يک متنی را اقلاً باز مورد بررسی قرار، بلی عرض شد که بحث سنن يکی از مباحث اساسی در دنيا اسلام است انصافاً در فقه در کلام در فقه در جهات مختلف انصافاً خيلی تأثيرگذار است و به عنوان سنن پيغمبر و يک توضيح اجمالی هم راجع به روايتش عرض کرديم، يک توضيح اجمالی هم راجع به معنای سنن عرض کرديم اقسام سنن را هم به نحو اجمالی عرض کرديم که يا در واجبات است يا در محرمات است و ما اضافه بر اين­که روايت کلی داريم که ان الله فوض الی رسوله اضافه بر اين جهت که داريم اهل سنت می­گويند سنن آن چيزی است که پيغمبر فرموده و ليکن آنچه که پيغمبر فرموده از قرآن خود ايشان فهميدند ماها نمی­فهميم مثلاً صلات در قرآن دو رکعت بود در اساس اما پيغمبر رکعت سوم و چهارم را در سه­تا نماز سوم را در يک نماز قرار دادند اين هم در حقيقت در قرآن است اما نمی­فهميم پيغمبر از آن­جا در روايات ما دارد که نه سنن جعل خود رسول­الله است اين دوتا با هم خيلی فرق دارد اخيراً ديدم بعضی از اين معاصرين ما کتاب­های نوشتند در همين حوزه قم متأسفانه سنن را مثل اهل سنت معنی کردند با اين­که ما روايت صحيحه در اين جهت داريم ديگر اگر بخواهم وارد اين بحث بشوم طول می­کشد يعنی از بحث کلاً چون بحث سنن جهات مختلف دارد اين جهتی را که من وارد شدم در بحثش فقط به لحاظ متن است الآن کار ما روی متن است بحث دلالت و متن يعنی بحث ادبيات قانونی متن مراد من ادبيات قانونی يا تعبير قانونی بحث الآن فعلاً رو اين جهت است جهات ديگرش را نمی­خواهيم متعرض، آن وقت بحث اخلال به سنن مطرح می­شود که خودش يک بحث مستقلی است شايد باز آن را.

آن وقت در روايات ما يک اولاً گفته شده و توضيح هم داده شده که در شب مبعث خداوند اين نفس رسول­الله را که يک توسعه خاص داد که تلقی همه حقايق وحيانی را کرد يکی از کاهای ديگر در، می­خواهيد بياريد در کتاب کافی هم هست خداوند مصالح عباد را تا روز قيامت جلو رسول­الله نشان داد و فوض امر الخلق اليه که ايشان طبق همان مصالح سننی قرار داد و اين سنن ايشان به طور کلی يا الزامی است يا غير الزامی به طور کلی يا دائمی است مثل رکعت سوم و چهارم نماز يا غير دائمی است مثل همين مثالی که پریشب عرض کرديم در عام خيبر در سال خيبر فرمودند الاغ­ها را نکوشيد به قول اهل سنت حمور اهليه ما حمور اهليه نداريم در فارسی هم نداريم، فارسی می­شود الاغ همين الاغ متعارف اسمش حمور اهليه است عرب­ها حمور وحشيه دارند در مقابل حمور اهليه که ما باز حمور وحشيه هم نداريم می­گوييم گوره خر مرادشان از حمور وحشيه گوره خر است مراد از حمور اهليه همين الاغ­های متعارفی که هستند علی ای حال آن وقت در اهل سنت قائل به حرمت­اند که پيغمبر اين کار را کرد حرم لحوم الحمور الاهليه عام خير يوم خيبر در روايات ما دارد که بلی اين کار را پيغمبر کرد اما اين سنت متغير حضرت است چون غنائم گرفته بودند حضرت فرمود الاغ­ها را نکوشيد که اين­ غنائم را تا مدينه برساند دويست و پنجا کيلومتر فاصله است بين خيبر تا مدينه پنج روز راه است تقريباً برای اين­که اين غنائم را برسانيد به مدينه نکوشيد الاغ­ها را نکوشيد بخوريد نگه بداريد تا غنائم را برسانيد در روايات ما آمده که اين سنت سنت موقت بوده اهل سنت سنت را دائم گرفتند، آن وقت در حجة الوداع باز پيغمبر سنن قرار دادند باز ما با اهل سنت مثلاً الآن شايد ديده باشيد ايام حج حتی می­آيند در عزيزيه سرها را می­تراشند ديگر مقيد به منی نيستند ما باز به عکس چون در منی سر تراشيدند می­گوييم در منی باشد در خارج منی نمی­شود و هکذا مسأله قربانی و الی آخره حالا من نمی­خواهم پس يکی از نقاط اختلاف اساسی که وجود داشت اين بود که آيا اين سنن جزو سنن ثابته رسول­الله است يا جزو سنن متغير است احتمال دارد شايد مثلاً امثال آن دومی و اين­ها سعی­شان اين بود که به استثنای يک موارد معدود بقيه جزو سنن متغير است می­شود عوض بکنيم مثلاً پيغمبر عمره را مقدم کرد چون عرض کردم در اسلام چون حج از زمان حضرت ابراهيم بود بر اثر گذشت زمان يک مقدار اعمال را تحريف کرده بودند که بايد تصحيح می­شد يک مقدار هم چيزهای جديدی پيغمبر قرار داد اصلاً در، من جمله حضرت ابراهيم حدود حرم را قرار داد که مثل تنعيم جعرانه و همين حديبيه اين­ها حدود حرم است اين را حضرت ابراهيم قرار داد حعرانه الآن اسم، حديبيه الآن اسمش شميسی است ديديد يادتان می­آيد،

س: بلی

ج: شميسی است شنيدم تازگی رفتيد کسی از شما،

س: من رفتم

ج: شنيدم خيلی دارند آبادش می­کنند که چيزش کنند ميقاتش کنند

س: جعرانه را

ج: نه، شميسی را

س: بعضاً آخر می­آيند آن­جا به خاطر اين­که پيامبر از آن­جا محرم بود در آن­جا،

س: چون مکه مثلاً شب هشتم

س: نه آن را برای آری ديگر عمره مفرده را گاهی می­روند از آن­جا

ج: عمره مفرده ممکن است چون ادنی الحل است،

س: برای همين برای عمره مفرده است

ج: نه معروف تنعيم می­رفتند زمان ما که بيشتر که تنعيم می­رفتند

س:

23: 54

ج: تنعيم که الآن داخل مکه است

س: بعد موقع شب اعمال می­روند برای عمره تمتع

ج: درست شده

س: ما رفتيم آری، مسجد

35: 54

ج: چون شميسی اما ما که رد می­شديم هيچی نبود بيابان خالی بود

س: نه مسجد هست حاج آقا مسجد هم به اسم مسجد شميسه اصلاً اسمش را هم زده

ج: بلی زمان ما نبود، ما که رد می­شديم از مکه که می­رويم به طرف جده هست به طرف مدينه نيست تو جاده جده هست، من هردو جاده را رفتم از مکه با ماشين مدينه هم رفتم جده هم رفتم علی ای حال شنيدم که اين­جا اين حديبيه است اين اصطلاحاً ما اين­ها را می­گوييم انی الحل الآن اين­ها تمام ادنی­الحل است تنعيم و حديبيه و جعرانه اينها همه ادنی الحل است اين ادنی الحل­ها حدودی است که حضرت ابراهيم قرار داد پيغمبر اکرم ميقات قرار داد که ابعد مواقيت مال مسجد شجره است حالا شايد آن مال عراق هم وادی عقيق هم دور باشد اما ظاهراً مسجد شجره از همه دورتر است حدود چهار صد و پنجا کيلومتر علی ای حال اين مواقيت را رسول­الله قرار داد البته در صلح حديبيه بعضی­هاشان نوشتند که پيغمبر از شجره احرام بست چون من خيلی پيگير شدم که شجره احتمال دارد در همين حجة الوداع باشد احتمال دارد در قبل بوده

س: دوبار از آن­جا حاجی آقا محرم شده

ج: در مکه­ای که پيغمبر مشرف شدند

س: دوبار در تاريخ دارد که

ج: می­گويم اختلاف است روشن نيست در سال هشتم که فتح مکه است مسلم پيغمبر احرام نبستند با همان لباس جنگ وارد مکه شدند و آن عبارت معروف که مکه حرم حرمّها الله نمی­دانم قبل خلق عالم و کذا و لم تحل الا لی ساعة من النهار ثم هی حرام الی يوم القيامه، کسی ديگر حق ندارد با لباس جنگی وارد مکه بشود همين لحظه­ای که من وارد شدم با لباس جنگی اين برای من حلال شد و الا برای کس ديگر تا روز قيامت ديگر حلال هم نمی­شود

س: و اصحاب حضرت يعنی

ج: يعنی همان که حضرت ده هزار نفر بودند ديگر اينها بدون احرام اين تنها باری است که پيغمبر بدون احرام اصولاً پيغمبر سال ششم که حديبيه بود احرام بستند انما الکلام احرام­شان از شجره است يا تو خود حديبيه احرام بستند و در حديبيه هم از احرام خارج شدند

س: خارج شدند

ج: و بس، احرام داشتند که خارج شدند

س: بلی با احرام وارد شدند

ج: سال هفتم هم احرام بستند که عمره انجام دادند اما اين را الآن من دقيقاً نمی­دانم از حديبيه انجام چون عمرة القضاست ديگر سال هفتم، سال هشتم هم بدون احرام آمدند سال نهم هم پيغمبر نيامدند اميرالمؤمنين و آن قصه ابوبکر و بعد مسأله سوره برائت بود سال دهم هم که ايشان از مسجد شجره قطعاً از مسجد شجره احرام بستند سال دهم سال هشتم، که فتح مکه کردند رفتند فتح طائف از جعرانه احرام بستند يا از اينی که الآن مال طائف است چه است؟ يلملم، اما ظاهراً نوشتند جعرانه از جعرانه که ادنی الحل است، هم جعرانه ضبط شده هم جعّرانه تشديداً و بدون تشديد، بلی نه بدون تشديد هم ضبط شده هردو را من ديدم

س: الآن هم يک مسجد کوچکی ساختند،

ج: ای

س: مجدد می­روند جعرانه الآن

ج: به خاطر همين ادنی الحل ديگر

س: بلی

ج: آن وقت پيغمبر اکرم هم کار حديد کردند و هم يک کاری کردند که عمره قبل از حج باشد و در بيايد عمر به نظر من عمر اشکالش سر اين بود که اينهای می­آيند عمره انجام می­دهند عمره تمتع در می­آيند خب بعد حمام می­روند لباس قشنگ می­پوشند عطر می­زنند همه کار می­کنند و يک عده­ای تازه باز وارد مکه می­شوند با سر و صورت و گردآلود و مجروح و باد و خاک و نمی­دانم خورشيد و اينها اين دوتا قيافه در مکه مناسب نيست يکی آن طور ترگول و مرگول يکی اين طور در به داغون لذا اگر کسی از عمره تمتع در آمد لباس نپوشد باز به حالت چيز بماند تا برود برای حج، عمره تمتع عمر اين است اصلاً يعنی مصلحت را بر اين ديد که فعلاً برای اين­که يک هم نواختی بشود در شهر مکه منظره­ای خوبی نيست يکی آن حالت را داشته باشد هردو هم برای حج آمدند هردو هم بعد می­خواهند بروند حج، يکی آن حالت ترگول و مرگول و لباس مرتب و عطر و اين­ها زده

س: و متمتع هم هست ديگر

ج: متمتع، اين البته نوشتند که يکی يا دوتا از تابعين رأی شان عمر بود ديگر کسی حرف عمر را گوش نکرد اين يکی از جهات عجيبی حالا در متعة النساء گوش کردند در اين يکی گوش نکردند خيلی عجيب است اين تفکيک بين اين دوتا يکی متعة الحج و متعة النساء متعة الحج را گوش کردند علی ای حال در مسأله سنن که يک مسأله بسيار اساسی و بسيار مهم است و اين­که مثلاً اين­که پيغمبر اين کار را قرار داد مثلاً اين به خاطر مصالح اجتماعی بود و ما می­توانيم عوض بکنيم بعد اين مسأله منتهی شد به مصالح مرسله و منتهی شد به مبنای مصالح و اين چه است؟ مقاصد شريعت و الی آخره اين خودش يک بابی را

س: مبنای اهل سنت اين هست که گويا خليفه می­تواند بعضی از احکام را و لذا می­گويد متعتان کانتا علی عهد رسول­الله انا احرمهما يعنی اين يک چيز اصلی و پذيرفته شده­ای بود که من اين حق را دارم که

ج: فکر نمی­کنم

س: چون صريحاً خودش می­گويد کانتا علی عهد رسول­الله و انا احرمهما

ج: نه فکر نمی­کنم اين را آقای مطهری هم نوشته که اگر خلافتش ثابت بود حق داشت اين کار را فکر نمی­کنم اهل سنت هم فکر نمی­کنم قائل باشند چون

س: و الا اين تازه توجيه کلام است

ج: ببينيد ببينيد

س: توجيه اين کلام عمر همين است که اين حق را داشته

ج: نه ببينيد دو بحث است، دو بحث است يک بحث اين است که خليفه، حالا اين گاهی پيش می­آيد حالا فرض کنيد شما ديه اهل کتاب را اجازه بدهيد الآن شما ديه کتاب را در ايران طبق روايت يک

4: 60

دوازده و نيم است اين اگر قرار بدهيد خب کشورهای مسيحی هم ديه مسلمان را کم می­کند شما هر کاری بکنيد بالاخره گاهی احکام اگر بخواهد اجاره بشود مشکل رو به رو می­شود خب نمی­شود انکار کرد عمر می­خواهد بگويد الآن متعه نساء را ما اجرا کرديم به مشکل برخورديم فرض کنيد متعة الحج را مشکل برخورديم دقت کرديد اينکه ايشان دارد که حاکم بيايد بردارد حرام بکند اين معلوم نيست نه، ببينيد چون احکام الهيه تابع مصالح واقعيه هستند اين طور نيست که به زمان اين مصالح عوض بشود خوب دقت بکنيد

س: ما می­گوييم البته اماميه

ج: نه آن­ها هم خب مثل معتزله هم قائل اند نه اصلاً آن­ها دقت بکنيد و لذا هم گير می­کنند لذا هم قبول نکردند چون متعة النسائش را متعة النساء را هم چون عمر گفته ليکن در واقع اين پيغمبر در عام خيبر حرام کرده و لذا اين­ها اصلاً حرف­شان اين است که عمر وقتی گفت صحابه هم اعتراض نکردند چون فهميدند پيغمبر حرام کرده می­گويند احرمهما، دقت کرديد

س: البته ظاهر امر

ج: خب می­دانم آن­ها توجيه کردند که اين به پيغمبر ارجاعش دادند ببينيم ما حرف­مان اين است که برفرض هم يکی از احکام مثلاً الهی اين گاهی پيش می­آيد نمی­شود انکار کرد بحث يکی از احکام الهی بخواهد اجراء بشود با مشکل رو به رو می­شود سؤال

س: بلی

ج: حاکم حالا همان ولايت مطلقه فقيه بيايد بردارد يا بيايد برايش حدود و قيود قرار بدهد تا آن مشکل حل بشود چون خود حکم دارای مصلحت واقعيه است ديگر، مثل شما يادتان نمی­آيد سابقاً هست اصلاً تمام عقود و اين­ها پيش يک عالم می­رفتند يک ورقه می­نوشت خب اين مشکل درست کرد يک ورقه از اين عالم می­آورد يک ورقه از آن عالم می­آورد اين را آوردند کردند محضر، کردند دفتر رسمی، گفتند آقا ازدواج را قبول نمی­کنيم سند باشد اوراق نکاحيه ببين محدودش کردند شما يکدفعه متعه به مشکل بر می­خوريد محدودش بکنيد بحث سر اين است شما الآن ديه اهل کتاب را اگر بخواهيد کذا بکنيد مشکل اهل کتاب هم با شما برخورد می­کنند ديگر

س: زن و مرد

ج: شما می­بينيد چه کار می­کنيد؟ شما می­آييد می­گوييد بقيه­اش را مثلاً از اداره بيمه می­دهيم حکم را عوض نمی­کنيم خب دوتا بحث است حکم را عوض نکنيم، اين

19: 62

مشکلش را رفع کنيم، اين دوتا بحث آقای مطهری گفته اگر خلافتش درست بود می­توانست اين کار را بکند حرف ما اين است که خلافتش هم درست بود نمی­توانست اين کار را بکند،

س: به طور دائمی

ج: به طور دائمی،

س: مطهری دارد اين را

ج: بلی بلی من خودم ديدم حالا کدام کتابش نمی­دانم شايد در همين مسأله نساء

س: می­فرمايد که فقط حکومتی می­توانست

ج: می­توانست اگر خلافتش درست بود نه دائمی بعد ايشان می­گويد اهل سنت فقط بدی­اش اين است که اين­ها دائمی فهميدند اين تا مادام خودش خليفه است حرام بکند نه نمی­تواند حرام بکند حتی خودش هم خليفه باشد نمی­تواند حرام بکند می­تواند محدوديت ايجاد بکند مثلاً الآن متعه در زمان ما دارد مشکلات درست می­کند خب محدودش کند، يک ورقه بگيريد يک ورقه رسمی بگيريد حالا دفتر نکاحی نگيرند، اقلاً يک ورقه­ای باشد که اين ثابت بشود

س: نمی­تواند بعضی از مسائل را تعطيلش کند

ج: نه نمی­تواند احکام الهی قابل، ديگر حلال محمد الی يوم اين سندش هم بد نيست تصادفاً

س: حلال فی نفسه است نه بالعرض

ج: بالعرض نمی­شود نه، حق ندارد هيچ حاکمی حق ندارد

س: يک حدود و قيودی بگذارد که

ج: می­گذارد که مشکل رفع بشود در حدی که مشکل رفع بکند

س: همين قدر ديگر

ج: الآن شما قيد گذاشتيد برای اين­که مثلاً ازدواجی ثابت است که در دفاتر نکاحی، و الا در ازدواج دفتر نمی­خواهد ديگر آن بگويد زوجتک ديگر تمام شد،

س: حد و حدود

ج: حد و حدود می­گذارند برای اين­که اين محدود بشود محدوديت اين چر؟ چون مشکل پيدا شد اين مشکل­ها غالباً زمانی است مشکل در يک زمان می­آيد اگر آن زمان رفع شد مشکل هم رفع می­شود خيلی خوب پس تا زمانی که مشکل هست يک راهی پيدا بکنند به اين مشکل،

س: می­شود تعطيلش کرد

ج: نه تعطيل نمی­شود کرد حکم الهی را به هيچ

س: حتماً مثل تحريم تنباکو يعنی آمد گفت فعلاً در اين موقعيت حرام است

ج: ببينيد تحريم تنباکو جزو موضوعات خارجی خاصی است ربطی به مانحن فيه ندارد و بعدش هم ايشان گفت در حکم محاربه با امام زمان است اين طور نوشت، اگر نوشته مال ايشان باشد چون می­گويند مال کس ديگر است نوشته حالا به هر حال اگر مال ايشان باشد و درست باشد قصه مطلب ديگری است نه ربطی به آن ندارد اين هم به خاطر اين­که شرکت انگليسی برخوردهای ايشان آمد گفت به اين­که فعلاً شما به اصطلاح نکشيد

س: به کلی تحريم کرد ديگر

ج: می­دانم اين باز غير از اين است که يک حکم الهی را اولاً خود تنباکو اصلاً خود تنباکو اصلاً معلوم نيست که خودش آن

36: 64

که مال حرام است اصلاً؟ احتياج به تحريم ندارد قبل از ايشان اخباری­ها اصلاً تنباکو را کلاً حرام می­دانستند الآن اخباری­های صفت نمی­کشند سيگار نمی­کشند وهابی­ها هم تا مدتی نمی­کشيدند حالا می­کشند گاه گاهی وهابی­ها تا مدت­ها حرام می­دانستند تتن را سيگار را

س: شيخ انصاری و شيخ ميرزای شيرازی خودشان اهلش بودند

ج: بلی شيخ نقل نشده نه، ميرزا هم نقل نشده

س: نه

ج: نه نشده

س: دارد

3: 65

همان قضيه­ای که مرحوم مير

7: 65

می­آيند آن­جا می­گويد در حالی بود که بعد از کلاسش هم شروع کرد سيبل کشيدن، سبيل اصلاً نقل شده

ج: سبيل در اصطلاح نجفی­ها همين پيپ است ما که

س: پيپه بلی

ج: يک نوع چاپوق کوچک است يک نوع چوپوق کوچکی است نه ثابت نيست اين­ها ثابت نشنيدم من نشنيدم شيخ انصاری نشنيدم بلی غرض دقت بکنيد ما در باب سنن آن وقت دقت بکنيد يک نکته خيلی مهم اين است که اصولاً در تاريخ اسلامی آمدند سنن را با غير سنن جدا کردند آن وقت يک نکته خيلی لطيف است نمی­دانم امشب می­رسم من توضيح بدهم يا مجبور می­شوم فردا شب توضيحش بدهم و آن نکته اين است که در باب سنن حتی يک ادبيات خاصی قانونی به کار بردند که اين بحث متن خيلی مؤثر است اولاً سنن را به طور کلی حالا من يک مقدارش چون ظاهراً نمی­رسم حق مطلب را امشب اداء کنم يک مقدارش می­آمدند می­گفتند سنّ رسول­الله جعل رسول­الله امر رسول­الله يا مثلاً همين سنن النبی که يک شب خوانديم مال عبادة ابن صامت

9: 66

بود اين به عنوان حدود بيست و يک، بيست و دو من شماره گزاری کردم بيست و يک، بيست و دوتا سنت پيغمبر است و جعل رسول­الله و قال رسول­ الله اين­ طور اين اقضية النبی به اصطلاح آن وقت در مقام تعبير غالباً اين طور است مثلاً فرض کنيم در همين باب خمر دارد لعن رسول­الله فی الخمر عشره ببنيد نسبت به رسول­الله است اين روايت را بياوريد اين يکی از ادبيات قانونی­اش اين بوده که وقتی اين مطلب جزو سنن بوده اين را به رسول­الله نسبت می­دادند الآن ما در يک روايت من ديدم بيشتر شايد هم باشد اما من در يک روايت ديدم به نظرم از طريق ما هم باشد متأسفانه چون لعن رسول­الله فی الخمر سنی­ها بيشتر دارند البته اسانيد کلاً مشکل دارد اما سنی­ها بيشتر دارند کل اسانيدش در همين نصب الرايه هم دارد و به نظرم در نصب الرايه ديدم يا شايد جای ديگر ديده باشم در اين کتاب کنزالعمال مثلاً يک کسی بحث هم کرده اسانيدش را بحث کردند الآن شايد تو ذهنم درست نيايد در تمام متونش لعن رسول­الله است اين خودش يک ادبيات قانونی است اين را يعنی خداوند شرب خمر را حرام کرد رسول­الله هم مقدماتی که منتهی به شرب خمر می­شود حتی مقدمات بعيده و لذا اين خودش باز يک بحثی درست کرده که آيا اين کار رسول­الله شامل بقيه محرمات هم می­شود يا نه؟ مثلاً نستجر بالله مقدمات بعيده زنا مثلاً چون اين­که اولش غارسها کسی که الآن می­خواهد چند دفعه عرض کردم قلمه بکارد تا انگور بشود حالا غير خمرش سه­سال طول می­کشد حد اقل سه سال چهار سال طول می­کشد تا آن قلمه انگور بدهد، وقتی مقدمات به اين بعد زمانی که اصلاً ممکن است طرف بيمرد اصلاً در اين اثناء فوت بکند، اصلاً ممکن است عوض بشود توبه بکند اصلاً رأيش برگردد يعنی فاصله خيلی زياد است بعضی­ها از فقهای اهل سنت گفتند بلی ما در محرمات کلاً اين حرف را می­زنيم قياساً بر خمر، بعضی­ها گفتند نه اين خصوص خمر است ما در محرمات اين مقدمات به اين بعد را نداريم که حرام باشد خيلی بعيد است مقدمات آن وقت يک روايت هم ما داريم لعن الله فی الخمر اين بحث متن است

س: بعد لعن دلالتش را چه کار کنيم؟

ج: حالا آن بحث­های دارد معروف بر حرمت است، حالا فرض کنيم کراهت شديده يا حرمت؟ ببينيد همين بلی بلی

س: نصب رايه هم همين را می­گويند می­گويد آن متن هست

ج: اما لعن الله ثابت نيست يعنی رسولش

س: همين لعن الله ثابت است

ج: بلی، نه به عکس است

س: می­گويد الحديث الخامس

35: 68

و قد صحّ عن النبی صلی الله و آله

ج: اين صحّ مال نهايه است مال آن است مرقينانی

س: لان فی الخمر عشره قلت روی من حديث ابن عمر و من حديث ابن عباس

ج: خيلی

49: 68

که عرض کردم

س: حديث ابن عمر اخرجه ابوداود در سنن از فلان فلان انهما سمعا ابن عمر يقول قال رسول­الله صلی الله عليه و آله و سلم لعن الله الخمر و شاربها اين از اين،

ج: نه شاربها

س: نه اين نه، اين لعن الله الخمر و شاربها استاد فرمود اين هست ولی

ج: که خدا حارث و غارس عاصر و بايع و مشتری، حامل و

س: اين­جا گفته و ساقيها و بايعها و مبتاعها و عاصرها

ج: بعد چه می­گويد ثمن را

س: و معتصرها و حاملها و المحمولة اليه انتهی و روی احمد فلان فلان بعد می­گويد که چندتا ديگر هم سند

26: 69

اين را آورده

ج: اما به نظرم سندش معتبر نيست پيش­شان حالا ايشان گفت صحّ اما فکر می­کنم تو ذهنم الآن اين طور است اسانيد متعدد دارد اما معتبر نيست

س: متن ديگری که از ابن عمر دوباره هست

ج: نه ببينيد درست است گفت قال رسول­الله لعن الله ببينيد يعنی اين را نسبت به رسول­ می­دهند که رسول به خدا در حقيقت اين لعن مال لعن رسول­الله است که از چون پيغمبر آنچه که می­گويد از احکام الهی است می­گويد اين عندالله چيز است مبغوضه به اصطلاح

س: بلی باز در متن ابن عمر دوباره اين است قال رسول­الله صلی الله عليه و آله و سلم ان الله لعن

س: يعنی لعن اللهی که

س: ان الله لعن الخمر و غارسها لايغرسها الا للخمر و لعن مشتريها و لعن حاملها الی

7: 70

خب بعدش می­گويد و اما حديث انس فاخرجه ترمزی و ابن ماجه عن ابی عاص شبيب ابن بشر عن انس ابن مالک ان النبی صلی الله عليه و آله و سلم لعن فی الخمر عشره

ج: اين هم نبی لعن،

س: بعد می­گويد قال ترمزی حديث غريب من حديث انس، و اما حديث ابن عباس فرواه فلان فلا انه سمع ابن عباس يقول سمعت رسول­الله صلی الله عليه و آله و سلم اتانی جبرئيل فقال يا محمد ان الله لعن الخمر فذکره بلفظ الاول،

ج: اين بيشتر می­خورد به لعن الله

س: اگر ان الله لعن بگويد اين خبر است اما اگر آن قال رسول­الله لعن الله بشود بعيد نيست دعا باشد

ج: بلی

س: بلی

ج: ديگر

س: ديگر همين­ها را گفته و اما حديث ابن مسعود ففلان

ج: اما در همه اسانيد به نظرم مناقشه می­کند

س: مثلی اين را قبول می­کند می­گويد که اين همين که الآن خواندم

ج: مال ابن عباس

س: مال ابن عباس را می­گويد که و رواه الحاکم فی المستدرک فقال حديث صحيح الاسناد

ج: همين صحيح الاسناد اشاره به اين است يعنی من قبول دارم اما راه شيخين نيست عرض کردم حاکم يک لغت خاصی دارد وقتی می­گويد صحيح الاسناد يعنی علی شرط مسلم و شرط بخاری صحيح نيست اما پيش من صحيح است ولذا ما عرض کرديم اين­ها قاعدتاً مستدرک نبايد باشد چون ربطی به آن­ها ندارد، مستدرک عی الصحيحين اين جزو مستدرک حساب نمی­شود هذا صحيح الاسناد و لم يخرجاه

س: و لم يخرجاه و شاهده حديث عمر ثم اخرج حديث عمر و رواه احمد فی مسنده بعد دارد که ابن مسعود متنش متنی که همين ابوداود آورده بود

س: ان الله لعن دارد

س: همان اول است ان الله لعن

ج: ديگر خب تمام شد

س: بلی

ج: اما تو ذهنم اين است حالا بعد می­خواهی نگاه کن به دقت تمام اسانيدش خدشه دارد يعنی سند واضح را پيش ما بيشتر خدشه دارد در متون ما لعن رسول­الله در يکش دارد لعن الله در متون ما اما انصافش اين است که برفرض هم اين لعن الله حالا دقت بکنيد يا لعن الله يا لعن ما يک مسأله ديگر هم داريم که از قرن دوم مطرح شد با آن فروش انگور به کسی که می­خواهد او را مثلاً شراب بسازد به کارخانه شراب سازی بيع العنب بمصنع الخمر مثلاً

س: بمن يجعل

ج: بمن يجعل خب اين بنا شد به عنوان اعانه بر اثم حرام باشد خب اصطلاح بحث سر اين است اين اگر می­خواهد حرام باشد به نصر کتاب که نيست اصطلاحاً به اين هم می­گفتند جزء سنن

س: استاد کافی ولی اين طور است لعن رسول­الله فی الخمر عشره غارسها حارسها و بايعها

ج: اما پيش ما هم سند ندارد بخوانيد

س: ابوعلی الاشعری عن محمد ابن سالم عن احمد ابن نذر عن عمر ابن شمير عن جابر عن

ج: بلی عمر ابن شمير

49: 72

سند ندارد پيش ما سند ندارد يک سند هم ما داريم يک متن داريم لعن الله فی الخمر عشره لعن الله هم ما داريم ما يکی داريم پيش ما متن روايت ما لعن رسول­الله فی الخمر عشره

س: آن لعن الله هم همان لعن رسول­الله حساب می­شود چون دعا حساب می­شود

ج: حالا يا دعا حساب می­شود يا کلمه رسول افتاده اين جزو سنن پيغمبر است اگر که پيغمبر هم خبر داده با همان عنوان يعنی به اصطلاح چون اهل سنت می­گويم پيغمبر سننش چيزهای است که از خدا خبر می­دهد ما نمی­توانيم پيدا بکنيم ما در

س:

21: 73

که محمد ابن علی ابن حسين

25: 73

عن شعيب ابن واقع عن الحسين ابن

ج: خيلی ضعيف است اين­­که اصلاً ضعيف است

س: فی حديث مناهی ان رسول­الله صلی الله عليه و آله و سلم نهی ان يشتری الخمر و ان يسقی الخمر و قال لعن الله الخمر و غارسها و عاصرها

ج: اين را نسبت به الله داده اين با اهل سنت می­خورد با متن اهل سنت اما در

س: من عرضم اين است که تعبير حاجی آقا اگر بگويد ان الله لعن می­شود خبر ولی قال رسول­الله لعن الله غارسها الی آخر

ج: اين ممکن است دعا باشد نفرين باشد اما اين با آن مبنی، بلی آقا

س:

0: 74

ابن ماجه از انس اين بود که خوانديم و ترمزی

ج: علی ای حال خوب دقت بکنيد من می­خواهم اين را بگويم متعارف علمای اسلام نبوده که بگويند مثلاً ان رسول­الله سنّ حرمة فی الخمر حرمة ساقی و مشتری و بايع و سنّ حرمة بيع العنب لمن يصنعه خمر، اين نمی­آمدند می­گفتند سنّ خوب دقت کنيد ليکن هردو ارزش سنن دارند اين دوتا نکته مهمی است يعنی در حقيقت اگر بيع العنب را گفتم حرام است به سنت است نه ديگر ظاهراً امشب ساعت نه است ديگر ما تقريباً يک ساعت و خرده­ای بحث شد

س: چه تعبير می­کردند خب چه تعبير می­کردند فرموديد تعبير نمی­کردند سنّ رسول­الله حرمة بيعه

ج: آن را سنّ نمی­گفتند، حالا ديگر چون شرح دارد، يک ادبيات قانون خاص دارد

س: فردا شب انشاءالله

ج: فردا شب پنج شنبه است که يعنی فردا شب به قول آقايون درسی انشاءالله شب جمعه اشاءالله تعالی اين يک نکاتی است که در بحث سنن خيلی تأثيرگذار است.